

از نشریه: Journal of Economic
History (December 1963)

نوشته Mancur Olson, Jr.

ترجمه: دکتر کرامت پورسلطان



رشد اقتصادی

آغاز

انقلاب سیاسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

رشد سریع: یک نیروی متزلزل کننده

نیروی عمده در ایجاد تزلزل و بی ثباتی سیاسی بشمار میرود. هر نوع تجربه و تحلیل کافی و کامل از روابط ما بین رشد اقتصادی و تغییرات سیاسی انقلابی میبایست در پرتو مطالعه افرادی که انقلاب را باعث میشوند صورت پذیرد. محصلین جامعه شناسی انقلاب اغلب استدلال میکنند که اشخاصی که در جنبش های توده ای «چپ افراطی» و راست افراطی شرکت مینمایند با نظام موجود رابطه و پیوندی ندارند. این افراد، فاقد بستگی به هر یک از گروه های فرعی که جامعه را تشکیل میدهند - خانواده گسترده، انجمن ها، گروه های حرفه ای یا طبقات اجتماعی - هستند.

از اینرو برخی از این صاحب نظران با تکیه برشواهد و مدارک استدلال کرده اند که اتحادیه های کارگری که اغلب از آنها

بسیاری از صاحب نظران بطور صحنی یا صراحتاً اظهار داشته اند که رشد اقتصادی منجر و منتهی به ثبات سیاسی و حتی برقراری دموکراسی میشود، توسعه اقتصادی یکی از راه های ثبات و صلح در دنیا است و خشونت آمیزترین انقلاب ها محصول فقر است. در مقابل، عده معدودی گفته اند که رابطه ما بین رشد اقتصادی و ثبات سیاسی بدین سادگی که تصور میشود نیست، و حتی رابطه ای بین رشد اقتصادی و ثبات سیاسی وجود ندارد. گروه اخیر بدلیل نحوه استدلال، توفیقی در اثبات نظریه خود نداشته اند. اشکال شاید در توجه نکردن به دلایل اصلی و اساسی رابطه معکوسی است که بین رشد اقتصادی و ثبات سیاسی برقرار است.

در اینجا نشان خواهیم داد که رشد سریع اقتصادی یک

بعنوان یکی از منابع قدرت انقلابیون کمونیست نام برده میشود، در واقع احتمال موفقیت کمونیست‌ها را کاهش میدهد، زیرا که این اتحادیه‌ها، کارگران را با سیستم مسلط مرتبط میسازند یا رابطه موجود را تشدید میکند. مارکس، طبقه اجتماعی را عامل تغییر انقلابی میدانند ولی بعضی جامعه‌شناسان از طبقه اجتماعی بعنوان یک نهاد تثبیت کننده یاد میکنند. آنها که طبقه خود را از دست داده‌اند - کسانی که پیوندهای طبقاتی ضعیفی دارند - مستعدترین افراد برای حمایت از تغییرات انقلابی هستند، درحالی‌که احتمال اندکی هست که آنها در یک طبقه اجتماعی استقرار یافته‌اند از انقلاب پشتیبانی کنند. حتی افرادی که در پایین‌ترین و محروم‌ترین طبقات جای دارند، معمولاً از پشاهانگان انقلاب نیستند. چرا که آنان نیز در سلسله مراتب اجتماعی صاحب مکانی هستند و احساس امنیت میکنند. آنها که بسیار فقیرند پس از برآورده شدن ضروریات زندگی‌شان نیروی اندکی دارند که صرف بهم زدن وضع موجود کنند، حتی اگر امید داشته باشند که پیشرفت واقعی میسر است. بنابه گفته اریک هوفر «محافظة کاری طبقه محروم و فقیر، همان قدرت محافظه‌کاری طبقه ممتاز را دارد.» باین ترتیب، نه کسانی که در فقر بسر میبرند بلکه آنها که جایشان در نظام اجتماعی در حال تغییر است دست به انقلاب میزنند.

مطلب دیگری که باید سؤال کرد این است که چگونه رشد سریع اقتصادی ممکن است افرادی را که فاقد طبقه میشوند، یا کسانی که هویت با سایر گروههای اجتماعی را از دست میدهند تحت تاثیر قرار دهد و آنها را برای انقلاب مستعد سازد. در حال حاضر تفاهم حاصل است که رشد اقتصادی تنها بوسیله جمع آوری ساده سرمایه - ادامه روش‌های کین تولید با سرمایه بیشتر - میسر نمیشود، نوآوری و تغییرات تکنولوژیکی نیز از دیگر راههای رشد اقتصادی بشمار میروند. رشد اقتصادی و بویژه نوع سریع آن متضمن تغییرات گسترده‌ای در اهمیت صنایع مختلف، انواع تخصص‌ها در نیروی کار، و شکل جغرافیایی تولید است. بدینگونه سخن، رشد اقتصادی یعنی تغییر راهها و مکانهای زندگی و کار مردم، و بالاتر از آن، تغییرات عمیق در توزیع درآمد.

این واقعیت که در یک رشد سریع اقتصادی، برخی از مردم بهره‌گیری زیادی میکنند و بقیه، خیلی چیزها را از دست میدهند بدین معنی است که پیوندهای طبقاتی ضعیف می‌شوند. بعضی، از حدود و شرایط بدوتولد خود فراتر میروند، و بقیه از این حدود و شرایط عقب میمانند، معیاداً هر دو گروه، طبقه زدا میشوند. موقعیت اقتصادی آنها مانع از این میشود که تماماً به گروه یا طبقه‌ای که پیشتر بدان متعلق بودند تعلق داشته باشند، و موقعیت اجتماعی‌شان از پیوستن آنها به گروه یا طبقه‌ای که موقعیت اقتصادی فعلی آنان را ایجاد میکند جلوگیری مینماید. چنین است که رشد اقتصادی سریع پیوندهای طبقاتی را که افراد را بانظام اجتماعی مرتبط میسازد، متزلزل میکند.

اما طبقات و گروههای اجتماعی تنها قربانیان رشد سریع اقتصادی نیستند. حتی گروه خانوادگی و بخصوص خانواده گسترده و ایل نیز در نتیجه تحرك جغرافیایی و شغلی که از آثار رشد اقتصادی هستند بهم میریزند. جایگزینی کشاورزی و صنایع ابتدایی که معمولاً در اطراف خانواده سازمان مییابند توسط تولید کارخانه‌ای کارگرانی که فرد بفرده به استخدام درمیآیند

میتواند پیوندهای خانوادگی را ضعیف کند. همچنین موسسات جدید بازرگانی قادرند قبیله، صنف، و روستا را متزلزل و حتی منهدم کنند. مردم ریشه‌کن شده‌ای که از گروهها و طبقات قبلی خود جدا میشوند، معمولاً در جریان حرکت های انقلابی قرار میگیرند.

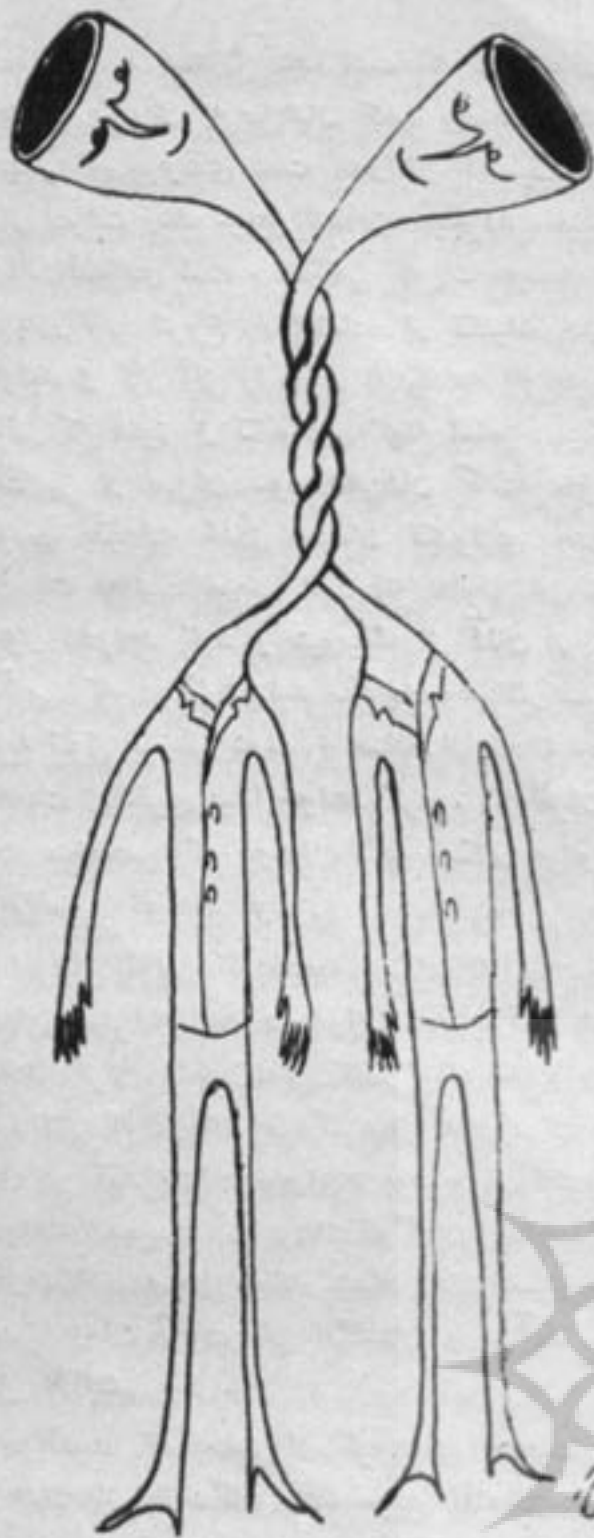
هرگاه این واقعیت را در نظر بگیریم که رشد سریع اقتصادی موجب تغییر اقتصادی میشود، و تغییر اقتصادی باعث جابجائی های اجتماعی میگردد، این موضوع آشکار میشود که هم‌بهره‌گیران از این رشد و هم‌بازندگان به آن هر دو میتوانند نیروهای متزلزل کننده باشند. هر دو گروه بطور ناقص بانظام موجود منطبق می‌شوند. در این جا استدلال میکنیم که رشد اقتصادی، شماره نوکیسه‌ها را افزایش میدهد، و اینان سعی میکنند از قدرت اقتصادی خود استفاده برند و نظام سیاسی و اجتماعی موجود را بنفع خود تغییر دهند. نیز، رشد اقتصادی موجب ظهور عده زیادی تپی کیسه‌های جدید میشود، و اینان با سرسختی بیشتری نسبت به محرومین سابق با وضع موجود به مبارزه برمی‌خیزند.

واقعیت اینست که کسانی که از رشد اقتصادی بسیار بیشتر از آنچه که باید، بهره‌مند میشوند تشکیل قدرت اقتصادی جدیدی را میدهند. حاصل این «توزیع» جدید قدرت اقتصادی چنین میشود که ما بین این توزیع جدید قدرت اقتصادی و توزیع کین حیثیت اجتماعی و قدرت سیاسی تضاد بروز میکند:

برخی از افراد در موقعیت های جدید اقتصادی قرار می‌گیرند که با وضعیت ایشان در سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی گذشته ناسازگار است. این بدان معنی است که این افراد نه تنها در شرایط اجتماعی میهمی قرار میگیرند که ممکن است آنها را به جامعه «بیگانه» سازد، بلکه به منابعی نیز دست مییابند که آنها را قادر میکند که نظام اجتماعی و سیاسی را سرانجام بنفع خود تغییر دهند. سیستم های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، پاره‌های پیوسته یک جامعه واحد هستند، و هرگاه بخشی سرعت تغییر کند، طبیعتاً در سایر قسمتها حالت بی ثباتی بوجود میآید. البته شکی نیست که توزیع ثروت، آثار اجتماعی و سیاسی بیار میآورد. بنوبت خود، گروههایی که از ثمرات رشد اقتصادی بهره‌مند شده‌اند (یا فرزندان آنها)، نظام سیاسی و اجتماعی جدیدی را بوجود میآورند که متناسب با توزیع جدید قدرت اقتصادی است، اما بخصوص هنگامی که رشد اقتصادی بسیار سریع است، راه وصول بیک تعادل جدید بسیار بی ثبات خواهد بود.

بنظر میرسد که چیزی شبیه بدین در اروپا بوقوع پیوسته باشد. رشد تجارت و صنعت در آغاز تجدد در اروپا موجب ایجاد یک طبقه متوسط ثروتمند تر و بزرگتر گردید، و همچنانکه این طبقه بخصوص در رابطه‌اش با اشراف فتودال گسترده‌تر و ثروتمندتر شد، قدرت سیاسی بیشتری را طلب کرد و آنرا بدست آورد تا با ثروت حاصله‌اش مطابقت نماید. این درخواست ها بطور آشکار یک عامل مشارکت طبقه متوسط در انقلاب کبیر فرانسه، و نیز عامل اساسی بسیاری از بی‌ثباتی های سیاسی تاریخ معاصر اروپا بود. لیبرالیسم و آئین اقتصاد آزاد هم باوضع جدیدی که انقلاب صنعتی بوجود آورده بود ارتباط داشت، و همین عقاید بنوبت خود موجب میگردیدند که محیط سیاسی بیش از پیش دستخوش بی‌ثباتی شود.

طبقه متوسط در اروپای معاصر و پیش از آن تنها گروهی



نبود که در نتیجه رشد اقتصادی محیط خویش را بی ثبات کرده بود. دیگر گروههای بهره‌مند از رشد اقتصادی نیز برای تغییر نظام مسلط زمان خود تلاش کرده‌اند. مثلاً مناطق شهری در خلال رشد اقتصادی بطور نامتناسبی توسعه مییابند و آنها که در جستجوی فرصت‌های بیشتر از روستاها به شهرها کوچ میکنند، غالباً از بهره‌گیران ناراضی هستند. کسی که بسبب دستمزد بالاتر در صنعت شهری وسوسه شده است که از روستا، زمین، ایل یا خانواده گسترده‌اش بگسلد، براحتی تبدیل به یک ناراضی می‌شود. وی، هر چند داوطلبانه، ریشه کن شده و نمیتواند به آسانی و بزودی ارتباطات اجتماعی شهری مشابهی را برقرار کند. از اینرو وی آمادگی پیوستن به جنبش‌های توده‌ای بی‌ثبات‌کننده را ندارد. کسانی که در پی دستمزدهای بالاتر یا سایر مزایایی که رشد اقتصادی نصیب شهرها میسازد، روستاها را ترک میکنند و به شهرها سرازیر میشوند اغلب خیال زندگی گذشته را که از لحاظ اقتصادی عقب افتاده‌تر ولی از نظر اجتماعی، مطمئن‌تر است در سر می‌پرورانند. حتی در گذشته برخی از صاحب نظران اهمیت وابستگی به زمین را چنان میدانستند که پیشنهاد کرده بودند به کارگران کارخانه‌ها قطعات کوچک زمین داده شود تا مورد استفاده کشاورزی قرار گیرد. در انگلستان این طرح‌های خود را به برنامه‌های بهبود شرایط زندگی شهری کارگران داد. شدت جنبش‌های کارگری در کشورهای اسکانديناوی نیز با درجات مختلف مهاجرت روستائیان به شهرها مربوط شده است. مثلاً اولین و آهسته‌ترین برنامه‌های صنعتی شدن دانمارک صورت پذیرفت. در اینجا روستائیان به آهستگی جذب نیروی کار صنعتی شدند. بعداً سرعت صنعتی شدن و جذب مهاجرین روستائی در سوئد و آنگاه نروژ افزایش یافت. مطالعه این سه کشور نشان میدهد که هرچه آهنگ صنعتی شدن سریع‌تر شد نیروی کار تازه جذب شده، افراطی‌تر گردید. این واقعیت که تمرکز جمعیت در شهرها گاه میتواند تهییج افکار و گسترش عقاید جدید را سریع‌تر کند خود عامل مهم دیگری است که نباید مورد غفلت قرار گیرد، و چنین است سازمان دادن شورش‌ها و انقلاب‌ها در شهرها که از نظر تکنیکی آسانتر صورت میگیرد. نتیجه گرفته میشود که رشد شهرها بسبب توسعه اقتصادی عامل مهمی در ایجاد انقلاب‌ها است. کار و علوم انسانی

حرکت از روستاها به شهرها فقط یکی از انواع تحریک جغرافیائی است که از رشد اقتصادی حاصل میشود. بعضی صنایع و مکانها همزمان با رشد اقتصادی، گسترش سریعی مییابند و دیگر صنایع و مناطق، چه شهری و چه روستائی، سیر نزولی را میپیمایند. افراد در پی بهره‌گیری از رشد اقتصادی، از شهری به شهر دیگر، و از روستائی به روستائی دیگر میروند. این گونه تحریک‌ها نیز میتوانند منتهی به گسستن پیوندهای اجتماعی شوند.



محرومین رشد اقتصادی بهمان نحو بهره‌مندان این رشد از عوامل بی‌ثبات‌کننده هستند. موقعیت اینان نیز در نظام اجتماعی در حال تغییر مییابد، بعلاوه این گروه بطور ناقصی با جامعه خود تطابق یافته است.

اضافه بر اینها، برخلاف آنچه که غالباً فرض میشود، رشد اقتصادی میتواند شماره محرومان را تا حدود زیادی افزایش دهد. این موضوع میتواند با افزایش عده کسانی که سطح زندگیشان در حال تنزل است مرتبط باشد. در وهله اول، این نظر رانمی‌توان پذیرفت، زیرا که رشد اقتصادی بنا به تعریف منجر به افزایش

میانگین درآمد - بنحوی که درآمد اضافی بهره‌مندان ضرر محرومان را جبران کند - میشود. اما هنگامی که میانگین درآمد افزایش مییابد، شماره کسانی که فقیرتر میگردند نیز زیادتر میشود: درآمد اضافی درصد کوچکی از مردم ممکن است به اندازه‌ای زیاد باشد که از مجموع زیان‌های درصد بزرگی از بقیه مردم تجاوز کند. بدینگر سخن، در حالیکه ممکن است درآمد میانگین تنزل کند میانگین درآمد افزایش می‌یابد، یعنی در عین آنکه میانگین درآمد در حال افزایش است، درآمد یک فرد متوسط سیر نزولی را می‌پیماید.

این موضوع که شماره کسانی که فقیرتر میشوند همزمان با رشد سریع اقتصادی افزایش مییابد، هم یک امکان منطقی و هم گاه یک احتمال قابل وقوع است. علت را میتوان چنین بیان کرد: در دوره‌های رشد سریع اقتصادی، اغلب چندین نیرو در کارند تا اکثر بدست آمده‌ها را در اختیار تعداد اندکی از مردم قرار دهند و زبانها را حتی المقدور ما بین عده زیادتری تقسیم کنند. یکی از این نیروها، رشد آهسته‌تر دستمزدها نسبت به افزایش سریع قیمت‌ها است. از اینرو، بارش تقاضا که همزمان با رشد اقتصادی است، صاحبان کسب و صنعت قیمت‌ها را دردم افزایش میدهند، در حالیکه مدتی طول میکشد تا دستمزدها افزوده شوند. اهمیت این پدیده در دوره‌های تورمی - که خود تا حدودی با رشد اقتصادی ارتباط دارند - بر اقتصاد

دانا پوشیده نیست . استدلال شده است که تورم منجر به انتقال درآمد از حقوق بگیران به صاحبان کسب و صنعت میشود . یکی دیگر از نیروهای دست اندرکار که سبب عدم تساوی در بهره گیری از ثمرات رشد سریع اقتصادی میگردد ، تغییر تکنولوژی دخیل در رشد اقتصادی است . هنگامی که يك موسسه ، یا گروهی از موسسات بازرگانی شروع به استفاده از تکنیک جدیدی میکنند که میزان تولید و کار آئی را نسبت به گذشته افزایش میدهد ، دیگر موسساتی که هنوز از تکنولوژی کهنه استفاده میکنند یا ازین خواهند رفت یا از میزان سود دهی شان کاسته خواهد شد . فقط در صورت پذیرفته شدن همزمان تکنولوژی جدید توسط همه موسسات يك فعالیت صنعتی است که تفاوتی در سود دهی این موسسات بروز نخواهد کرد و هیچیک از آنان از بین نخواهند رفت . هنگامی که عوامل تولید - بخصوص کار - مورد استفاده موسسات روبه تنزل بررسی شوند ، مساله از لحاظ جنبه های انسانی و سیاسی اهمیت زیادتری پیدا خواهد کرد . کارگران غیرمتخصص یا کارگران متخصصی که توسط ماشین بیکار میشوند ، طبعاً از عوامل بی ثباتی خواهند بود .

البته افزایش تولید که نتیجه استفاده از ماشین های جدید و تکنیک های پیشرفته است در دراز مدت درآمد همه طبقات را زیادتر خواهد کرد . اما کسانی که در کوتاه مدت جزو محرومان درمی آیند میدانند که تازمان بهره گیری از همه ثمرات رشد اقتصادی ، هیچکدامشان در قید حیات نخواهند بود و از اینرو به عوامل بی ثباتی خواهند پیوست . بیکار کارگران تساجسی انگلستان که در آغاز انقلاب صنعتی بیکار شدند زبان بسیار دیدند و حال آنکه در همان زمان ثروت ملی انگلستان و درآمد سرانه انگلیسی ها در حال افزایش بود .

این واقعیت که بعضی از گروه های جمعیت ممکن است در کوتاه مدت از بازندگان رشد سریع اقتصادی باشند بواسطه عامل دیگری وخیم تر میشود . جوامعی که در مراحل اولیه صنعتی شدن میباشد بندرت دارای نهادهایی برای حمایت از گروه های زبان دیده هستند . در حالیکه نهادهای اجتماعی سنتی مانند قبیله و خانواده گسترده اغلب برای حمایت از گروه های محروم طرق مناسبی را در اختیار دارند ، نیز در حالیکه جوامع صنعتی پیشرفته دارای نهادهای رفاهی هستند ، جامعه ای که در آستانه صنعتی شدن سریع واقعت احتمالاً هنوز فاقد نهاد لازم برای پشتیبانی از زبان دیده های پیشرفت اقتصادی است . عدم اشتغال معمولاً برای يك جامعه پیش از صنعتی شدن مساله ای جدی نیست . مثلاً در يك جامعه عشیره ای ، بیکاری بسختی معنای مییابد . لغت «بیکاری» در واقع اصطلاحی است که تازه ابداع شده است . بنابر این عدم اشتغال ، جزئی یا غیر آن ، که ممکن است در نتیجه صنعتی شدن يك جامعه روی دهد موجب خواهد شد که قسمت هایی از جامعه شدیداً متضرر شوند . و از آنجائیکه مساله ، پدیده جدیدی است ، جامعه نمیتواند از برخورد با آن بیرون آید . خلاصه آنکه رشد سریع اقتصادی را بوجود می آورد که در آن برخی ، قسمتی از درآمد و برخی دیگر در نتیجه بیکاری همه درآمد خود را از دست میدهند . حاصل این وضعیت ، ایجاد نا اطمینانی در میان افراد جامعه است که خود ، عامل بی ثباتی بشمار میرود .

حتی در مواردی که شماره بهره مندان رشد اقتصادی از تعداد بازندگان این رشد تجاوز میکند ، احتمال هست که درآمد مطلق بعضی از مردم افزایش باید ولی درآمد نسبی ایشان دچار کاهش

شود ، و بدین ترتیب این افراد نسبت به سایرین دارای موقعیت اجتماعی پایین تری گردند . نتیجه کاهش درآمد نسبی این است که حتی بهره مندان رشد اقتصادی پس از مقایسه خوش باد دیگران خود را در مراتب اقتصادی پست تری مییابند . مطالعات متعددی در خصوص کسانی که درآمد مطلقشان اضافه شده ولی درآمد نسبی شان کاهش یافته بعمل آمده است . این مطالعات خاطر نشان میکنند که میزان مصرف هر خانواده ، در هر سطح درآمدی نه تنها تحت تاثیر سطح درآمد خود آن خانواده بلکه تحت تاثیر سطح درآمد سایر مردم آن جامعه نیز قرار دارد . دوزنبری

J. S. DUESENBERY

اصطلاح «تاثیر خودنمایی» را برای روشن کردن این مفهوم بکار برده است . وی میگوید مصرف بیشتر در يك خانه باعث میشود که دیگر همسایه ها مصرف خود را افزایش دهند و در نتیجه مبلغ کمتری پس انداز کنند یا با قرض کردن از دیگران سطح مصرف خود را زیادتر نمایند . میتوان جلس زد که باین ترتیب حتی بهره مندان ، ناراضی میگردند .



اما مهمترین اشتباه در فرضیه وقتی اقتصاد رشد میکند ، استاندارد زندگی بهتر میشود این است که آن ، توجه ندارد که احتمال هست که بارشد زیاد اقتصادی ، سطح مصرف کاهش یابد . مطلب را میتوان بدینگونه تشریح کرد .

میزان پس انداز کشور های در حال توسعه معمولاً در حدود ۵ درصد درآمد ملی این کشورها است و در حالیکه رشد سالیانه جمعیت در این کشور ها بیش از ۴ درصد میباشد ، نرخ سالانه رشد پس انداز از ۴ درصد تجاوز نمیکند . فرض میکنیم که يك کشور در حال توسعه با سعی فراوان قصد دارد رشد سالانه خود را به ۵۵ درصد برساند . با توجه به مدل اقتصادی دومار ، تازمانی که نسبت سرمایه به تولید ثابت (معمولاً يك به سه) است ، این کشور ناگزیر میباشد نرخ پس انداز سالانه اش را سه برابر افزایش دهد تا به ۱۵ درصد کل درآمد ملی اش برسد . این یعنی کاهش استاندارد زندگی بمیزان ۱۰ درصد . بنابراین وقتی که سرمایه مورد احتیاج رشد اقتصادی اساساً از منابع داخلی تامین میشود ، افزایش سریعی در نرخ رشد با کاهش استاندارد زندگی بستگی پیدا میکند . البته پس از مدتی ، کشور مورد بحث قادر است نرخ پس انداز سالانه اش را کاهش دهد و از استاندارد زندگی بالاتری نسبت به گذشته بشرط آنکه افزایش جمعیت ، درآمد اضافه شده را خنثی نازد ، استفاده ببرد . این کشور حتی قادر است در مدتی طولانی تر بدون کاهش نرخ پس انداز سالانه ، استاندارد زندگی خود را بهبود بخشد . چنانکه ملاحظه میشود هنگامی که رشد اقتصادی ملتی سرعت زیادی پیدا میکند ، علیرغم تمام استدلال ها که آینده بهتری در انتظار خواهد بود ، این ملت ناچار است برای مدت قابل ملاحظه ای سختی های زیادی را تحمل نماید .

در نتیجه تنزل استاندارد زندگی ، بهره مندان رشد اقتصادی ، خود به جرگه ناراضیان ویی ثبات کنندگان می پیوندند و بازندگان این رشد نیز چون موقعیت اجتماعی خود را در حال تنزل می بینند شروع به مقاومت میکنند . اینان که در آستانه لمس زندگی بهتری بودند بیشتر از محرومین همیشگی به بی ثبات کردن اوضاع سیاسی کمک مینمایند . با توجه به استدلال فوق نمیتوان قبول کرد که رشد اقتصادی ، نارضایتی اجتماعی را از بین میبرد . در واقع مابین رشد سریع اقتصادی و افزایش درآمد توده های مردم در کوتاه مدت لزوماً ارتباطی وجود ندارد ، و حتی هنگامی که

درآمد توده‌ها در حال افزایش است، استاندارد زندگی آنان بهبود نمی‌یابد.

رشد اقتصادی نه تنها با جمع آوری سرمایه بلکه با توسعه تعلیم و تربیت، تخصص و تکنولوژی نیز مرتبط است. در کشور های در حال توسعه آگاهی روبه تزايد از امکانات زندگی بهتر، ایدئولوژی های جدید و سیستم های نوین حکومت از دیگر عوامل رشد اقتصادی بشمار میروند. در این کشورها رشد اقتصادی با «انقلاب افزایش انتظارات» نیز توأم است. رشد اقتصادی که منجر به بالا رفتن درآمد مردمی میشود که قبلا استاندارد زندگی پایین تری داشتند، خود سبب میگردد که انتظارات افزایش یابند. از اینرو امکان دارد که در حوزه اقتصادی نکته ای مربوط به تسریع در انجام اصلاحات به محض شروع این اصلاحات وجود داشته باشد. چنانکه دو توکویل اظهار داشته است اغلب اتفاق میافتد که مردمی که از قوانین ظالمانه ای شکایت ندارند و بدون احساس از آنها حمایت میکنند به محض آنکه فشار این گونه قوانین را کمتر می بینند آنها را با خشونت تمام دور میافکنند... تجربه نشان داده است که خطرناکترین لحظه برای يك حکومت بد، معمولاً هنگامی است که این حکومت رفرم را آغاز میکند. تنها يك نابغه بزرگ میتواند شخصی را که مدتها مستدانه حکومت کرده و سپس شروع به آسوده ساختن مردمش از زیر فشار نموده است حفظ نماید... پس از آنکه بد رفتاری ها و مظالم تخفیف یابند، مردمی که باقی مانده اند احساس آرامش بیشتری میکنند و یادآوری آن بد رفتاری ها و ستمها خشمشان را افزونتر میکند. بدی ها کمتر شده اند ولی حساسیت بد آنها افزون گشته است. فتودالیسم در اوج قدرتش آنقدر مردم فرانسه را از خود منزه ساخت که در لحظه های ناپدید شدنش. کوچکترین اقدام ظالمانه لوئی شانزدهم کمتر از همه ستم های لوئی چهاردهم خشم مردم را بر میانگیخت.

آگاهی سیاهان آمریکائی از بیعدالتی و تبعیض نژادی پس از آنکه دادگاه عالی این کشور رای داد که تفکیک دانش آموزان مدارس بر اساس نژاد غیر قانونی است و سایر گام های راه تحکیم عدالت اجتماعی برداشته شد، افزونتر گردید. موارد بسیار دیگری رانیز میتوان مثال آورد که رفرم باعث انقلاب شده اما نکته ای که مربوط به بحث ما است این است که رشد اقتصادی مانند رفرم سیاسی میتواند مردم را از امکانات بهبود بیشتر آگاه سازد و بدین وسیله نارضایتی را توسعه دهد.

با وجود این، حداقل موقعیتی را میتوان ذکر کرد که در آن رشد اقتصادی لزوما ارتباطی با آگاهی بیشتر از ایدئولوژی های جدید، سیستم های نوین حکمت و امثالهم، وحتى شاید با امکانات زندگی مادی بهتری ندارد. این موقعیت را در يك کشور توتالیتر میتوان یافت. در اینجا وسائل ارتباطی بگونه ای توسط حکومت اداره میشوند که چیزهای موجود به بهترین نحو تجلی مییابد و هر عقیده و نظری که سیستم موجود را به مخاطره میافکند منکوب می‌گردد.

البته این ادعا که بی ثباتی سیاسی فقط در نتیجه رشد اقتصادی بوجود می آید صحیح نیست چه رکود و تنزل اقتصادی نیز از عوامل بی ثباتی سیاسی هستند. يك تنزل سریع اقتصادی همانند يك رشد سریع اقتصادی تغییرات و حرکات مهمی را در موقعیت های نسبی اقتصادی مردم پدید می آورد و مابین قدرت اقتصادی از یکسو و قدرت اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر عدم

توازن ایجاد میکند. تنها ثبات اقتصادی - عدم رشد یا تنزل سریع اقتصادی است که منجر به ثبات اجتماعی و سیاسی میگردد. معیاد این تصویری نابخردانه است که رکود اقتصادی، ثبات سیاسی را تضمین خواهد کرد، زیرا علاوه بر تغییرات اقتصادی، عوامل متعدد دیگر نیز در ایجاد بی ثباتی سیاسی موثرند.

موقعیت های تاریخی جالب توجهی را میتوان ذکر کرد که در آنها رابطه مابین رشد اقتصادی و بی ثباتی سیاسی قابل ملاحظه است. مثلا باین موارد توجه کنید: رفرماسیون، جنگهای داخلی انگلستان، انقلاب کبیر فرانسه، شورش های طبقه متوسط اروپا در قرن نوزدهم، بیدایش مارکسیسم و انقلاب اکتبر شوروی. رفرماسیون بطور وضوح متعاقب يك دوره رشد اقتصادی روی داد. با اسنادی که در دست است به آسانی میتوان دریافت که آهنگ تغییر اقتصادی مدتها پیش از رفرماسیون سرعت یافته بود. علاوه رفرماسیون در عصر اکتشافات و انقلاب بازرگانی نیز ادامه یافت. البته شکی نیست که رفرماسیون يك جنبش عمیق بی ثبات کننده بود. گرچه کناره گیری هائری هشتم از پاپ و تغییر مذهب برخی از شاهزادگان آلمانی رویدادهای مهمی در مسیر رفرماسیون بودند، معیاد این نکته را نمیتوان انکار کرد که رفرماسیون بطور عمده طغیانی عمومی و مردمی بود.

همچنین تضادهای مداوم مذهبی که در جنگهای داخلی انگلیس به اوج خود رسید ریشه های عمیقی در آگاهی عمومی داشت. اما پیش از بروز این تضادها، و در خلال آنها، اوضاع اقتصادی انگلستان تغییرات مثبت قابل ملاحظه ای یافت. پس از جنگهای داخلی انگلیس، زندگی در این کشور برای مدت زیادی مسیر بی تلاطمی را پیمود و پس از انقلاب صنعتی بود که مجددا آهنگ نارضایتی های عمومی شدت گرفت. طی نیمه دوم قرن ۱۸ و نیمه اول قرن ۱۹ میلادی، شورشها، طغیانها و شبه انقلابهای متعددی در انگلستان روی داد. متعاقب آهسته شدن رشد اقتصادی، مردم انگلستان زندگی ملایمتری یافتند و فضای سیاسی آرامتر گشت. در مورد انقلاب کبیر فرانسه نیز گفته شده است که انقلاب در واقع بی آمد يك دوره رشد اقتصادی بود. نیروی مسلط و هدایت کننده انقلاب، بطور عمده از طبقه متوسط و بهره مندان این دوره رشد اقتصادی تشکیل میشد.

در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن بیستم میلادی، صنعتی شدن روسیه سرعت گرفت. نیروی کار در روسیه در سالهای پیش از شروع جنگ اول افزایش پیدا کرد و اعتصاب ها و شورشها با سرعت رشد اقتصادی همگام و مرتبط شد.

نتیجه ای که از این مقاله گرفته می شود این نیست که رشد سریع اقتصادی یا بی ثباتی سیاسی نامطلوب است. آنچه که نویسنده سعی در گفتنش دارد این است که هیچکس نباید اولی را بدون آمادگی برای مقابله با دومی تشویق و ترغیب کند.

